

زبان و ادب فارسی
(نشریه سابقه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)
سال ۶۹، پاییز و زمستان ۹۵، شماره مسلسل ۲۳۴

بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آنها در داستان‌های سیاوش و رامایانا*

یوسف‌علی بیرانوند**

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان (نویسنده مسئول)

قاسم صحرایی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان

علی حیدری

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان

محمد رضا حسنی جلیلیان

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان

چکیده

اقوام هند و ایران از دیرباز دارای مشترکات فرهنگی بوده‌اند. بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آنها در داستان‌های سیاوش و رامایانا، گویای بخشی از این فرهنگ مشترک است. از جمله عناصر مشترک این دو داستان، کنش‌ها و ویژگی‌های مشترک شخصیت‌هاست. در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی کوشیده‌ایم شخصیت‌های دو داستان مذکور را بر اساس ویژگی‌ها و کنش‌های مشترک تطبیق دهیم. با تکیه بر این هدف، به این نتیجه رسیدیم که شخصیت‌هایی مانند سیاوش و رام در وفاداری به پدر، دنیاگریزی و...، سودابه و کیکی در نیرنگبازی، حسادت، دشمنی با ناپسری و...، کاووس و جسرت در دودلی میان زن و فرزند، گیو و هنومان در بیباکی، تنهایی رفتن به درون دشمن و گذشتن از آب، افراسیاب و راون در قدرت‌طلبی و جهان‌آشوبی، فرنگیس و سیتا در گرفتار شدن به وسیله افراد ستمگر، کیخسرو و لو و کش در بالیدنشان در جای دیگر و بازگشت به وطن و پیران و والمیکی در خردورزی و نگهداری از شاهزادگان به هم شباهت دارند.

واژگان کلیدی: شاهنامه، رامایانا، سیاوش، رام، سیتا، سودابه

تأیید نهایی: ۹۶/۳/۲۵

* تاریخ وصول: ۹۵/۷/۱۵

** E-mail: yossofalibiranvand@gmail.com

۱- مقدمه

داستان سیاوش یکی از تأثیرگذارترین داستان‌های شاهنامه فردوسی به شمار می‌رود. محوری-ترین شخصیت داستان سیاوش، خود سیاوش به عنوان شخصیتی مثبت، بدون آنکه خود بخواهد، در تضاد با شخصیت‌های منفی داستان- سودابه، گرسیوز و افراسیاب- قرار گرفته است. هم سودابه و هم سیاوش و برخی دیگر از شخصیت‌های داستان سیاوش در ادبیات ملل نمونه‌هایی دارند. یکی از آثاری که می‌توان شخصیت‌های مشابه داستان سیاوش را در آن یافت داستان «رامایانا» (Ramayana) است. رامایانا، کتاب حماسی هندوان است. «رامه یکی از مظاهر ویشنو و رامینه به معنی داستان رامه است» (قرایی، ۱۳۸۵: ۹۱). این کتاب «اولین منظومه به زبان سانسکریت و بالغ بر ۲۴۰۰۰ بیت می‌شود» (Muniapan & Sapathy, 2010: 647)؛ یعنی حدود یک‌چهارم «مهابهاراتا» (Maha Bharata) که صدهزار بیت است حجم دارد (شاتوک، ۱۳۸۵: ۴۶ و ۴۷). شاعر این حماسه مقدس شخصی به نام «والمیکی» (Valmiki) است که در زمان «رام» (Ram) و «سیتا» (Sita) زندگی می‌کرده است (والمیکی، ۱۳۷۹: ۸). بهترین نسخه این کتاب توسط «تلسیداس» (Goswami Tulsidas) نگارش یافته و تا به حال از میان نسخه‌های دیگر محبوب-ترین نسخه بوده است (Balapure and etc, 1986: 76). هسته مرکزی داستان را تعارض میان نیروهای خیر و شر ساخته است و در این میان خوبی بر بدی پیروز شده است (Jacob & Krishna, 2003: 201). «هنگامی که آریاییان به هند رفتند سکنه اصلی آنجا را شکست دادند و بیشتر آنان را از نواحی شمال به جنوب راندند و به تدریج بر قسمت اعظم هند استیلا یافتند» (ریگ ودا- مقدمه جلالی نائینی بر گزیده ریگ ودا- ۱۳۶۷: ۲)؛ در واقع رامایانا سرگذشت نفوذ شمال هند بر جنوب آن است (سن، ۱۳۵۴: ۱۰۷).

۱-۱- بیان مسأله

ادبیات تطبیقی «تاریخ روابط ادبی بین‌المللی است. پژوهشگر ادبیات تطبیقی مانند کسی است که در سرحد قلمرو زبان ملی به کمین می‌نشیند تا تمام دادوستدهای فکری و فرهنگی میان دو یا چند ملت را ثبت و بررسی کند» (گویارد، ۱۹۵۶: ۵ به نقل از نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۴). این رشته از دانش‌های علوم انسانی شامل دو مکتب عمده است: ۱- مکتب فرانسوی که «شدیداً تحت تأثیر فلسفه پوزیتیویستی و نگرش تاریخی سده نوزدهم است و بر ارائه شواهد و اسناد تاریخی و علمی تأکید دارد. به عبارت دیگر، اساس نظری این مکتب بر دو گرایش تایخی و علمی مبتنی است» (عبود، ۱۹۹۹: به نقل از نظری منظم، ۱۳۸۹: ۲۲۴). ۲- مکتب آمریکایی که «در واکنش به مکتب فرانسوی، پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمد. روش این مکتب نقد مستقیم و بی‌واسطه ادبیات، بدون تکیه بر آثار ادبی خاص و پس‌زمینه تاریخی آنها، برخلاف مکتب فرانسوی بود» (شرکت مقدم، ۱۳۸۸: ۶۲). با تکیه بر مکتب فرانسوی می‌توانیم به بررسی اسطوره‌های مشترک

بین ملل بپردازیم. بسیاری از شخصیت‌های اسطوره‌های هند و ایران مشترک هستند؛ از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: میترا سانسکریت و میترا اوستا به معنی خدای آفتاب، ایندرا (خدای رعد در هر دو فرهنگ)، یمه (Yama) سانسکریت با یمه (Yayma) اوستا (به معنی پسر خورشید) و وارونه (Varona) در ودا با اهورا در اوستا شباهت واژگانی و معنایی دارند (معین، ۱۳۳۸: ۵۴-۵۵ به نقل از امامی، ۱۳۸۸: ۷۸). اشتراکات در میان اوستا- کتاب مقدس زرتشت- و متون وداها- کتاب مقدس هندوان- آن قدر زیاد است که معلوم می‌دارد دو قوم هندو و ایرانی می‌بایست در گذشته‌های دور قوم واحدی بوده باشند (گیمن، ۱۳۸۵: ۱۱۹ و امامی، ۱۳۸۸: ۸۷). در این میان، دو داستان سیاوش در شاهنامه و رامایانا نیز بسیار به هم شباهت دارند. شباهت‌های دو داستان به گونه‌ای است که تا به حال پژوهش‌هایی نیز برای روشن‌ساختن این شباهت‌ها انجام گرفته‌است (نظیر: خجسته و حسنی جلیلیان، ۱۳۸۹ و شیخ‌حسینی و خلیلی جهانتیغ، ۱۳۹۳). شباهت شخصیت‌های دو داستان رامایانا و سیاوش می‌تواند حکایت از هم‌زیستی دو قوم بزرگ هند و ایرانی داشته باشد و یا همان‌طور که بهار گفته‌است: «افسانه ایزدی و انسانی شده سیاوش در ایران و راماینه در هند از اقوام کشاورز بومی به وام گرفته شده‌است» (۱۳۸۱: ۴۵۰). از جمله شخصیت‌های مشابه دو داستان، رام و سیاوش، سودابه و کیکئی، کاووس و راجه جسرت، افراسیاب و راون و... هستند. در این پژوهش خواهیم کوشید شباهت‌های این شخصیت‌ها و کارکردهای آنها را مورد کندوکاو قرار دهیم.

۲-۱- ضرورت و اهمیت تحقیق

با توجه به ژرفنکی و شباهت‌های فراوان دو داستان سیاوش و رامایانا، تحقیقاتی از این دست می‌تواند در فهم دو داستان و نیز در یافتن برخی مشترکات فرهنگی دو قوم هندو و ایرانی مؤثر واقع شود.

۳-۱- پیشینه تحقیق

درباره داستان سیاوش آثار متعددی نوشته شده‌است. این موضوع بیانگر عمق این داستان در شاهنامه است. با این حال از ذکر بسیاری از آنها خودداری می‌کنیم و صرفاً آثاری را نام می‌بریم که بسیار نزدیک به موضوع پژوهش ما هستند: نویسنده مقاله «رمزگشایی اسطوره‌شناسی از ناسوزندگی سیاوش بر بنیاد اسطوره‌های زردشتی» (اتونی، ۱۳۸۹) با تعبیری اسطوره‌های آتش را نماد اهورامزدا دانسته است و معتقد است چون سیاوش پادشاهی فرهمند است و فره از جنس آتش است بنابراین آتش، آتش را نمی‌سوزاند. در مقاله «تحلیل داستان سیاوش بر بنیاد ژرف‌ساخت الهه باروری و ایزد گیاهی» (خجسته و حسنی جلیلیان، ۱۳۸۹) کوشش شده‌است تأثیر اسطوره الهه باروری و ایزد گیاهی شهیدشونده در پیدایش دو داستان سیاوش و رامایانا نمایانده شود. در مقاله

«مقایسه داستان سیاوش در شاهنامه با داستان شیر و گاو کلپله و دمنه» (دماوندی و فراشاهی‌نژاد، ۱۳۹۰) کوشش شده است رفتار شخصیت‌های دو داستان سیاوش و «شیر و گاو» کلپله و دمنه با هم تطبیق و مقایسه شود. نویسندگان مقاله «سیاوش و سودابه» (نحوی و امینی، ۱۳۹۲) به بررسی موارد مشابه عشق نامادری و ناپسری در ادبیات جهان پرداخته‌اند. مقاله «تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو داستان رامچندر و سلدنوا در هند» (شیخ‌حسینی و خلیلی، ۱۳۹۳) نیز ساختار سه داستان مذکور را بر اساس نظریه ساختارشناسانه «گرینتسر» مورد بررسی قرار داده است.

۴-۱- روش تحقیق

در روش مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی «بررسی در حوزه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ادبی صورت می‌گیرد؛ البته به شرط داشتن دلایل متقن و مستند تاریخی» (شرکت مقدم، ۱۳۸۸: ۶۱). بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی «روش بررسی آثار، نقد مستقیم و بی‌واسطه ادبیات، بدون تکیه بر آثار ادبی خاص و پس‌زمینه تاریخی آنها بود» (همان: ۶۲). مقاله «تحلیل داستان سیاوش بر بنیاد ژرف‌ساخت الهه باروری و ایزد گیاهی» (خجسته و حسنی‌جلیلیان، ۱۳۸۹) بر پایه روش فرانسوی کوشیده است منشأ واحد داستان سیاوش و رامایانا را اثبات کند. ما نیز با قبول منشأ واحد دو داستان مذکور، با روش مکتب آمریکایی می‌کوشیم شخصیت‌های مشابه دو داستان را مقایسه و تطبیق دهیم. بنابراین روش ما در این تحقیق، تلفیقی از روش دو مکتب فرانسوی و آمریکایی ادبیات تطبیقی خواهد بود. ما با تکیه بر پیشینه مشترک دو قوم هند و ایرانی و با مطالعه دقیق دو داستان سیاوش و رامایانا و فیش‌برداری از شباهت‌های شخصیت‌های دو داستان، به بررسی شخصیت‌ها خواهیم پرداخت. سپس با طبقه‌بندی شخصیت‌های مشابه و تحلیل شباهت‌ها در هر دو داستان خواهیم کوشید آنها را تطبیق دهیم.

۲- بحث

۲-۱- خلاصه داستان سیاوش

طوس و گیو که برای شکار به نزدیک مرز توران رفته بودند دختری را در آن حوالی یافتند و بر سر آن درگیر شدند و برای حل مناقشه به نزد کاووس آمدند. کاووس دختر را پسندید و او را به همسری برگزید. آن دختر پس از مدتی آبستن شد و پسری زایید که او را سیاوش نامیدند. رستم، سیاوش را برای آموختن فنون پهلوانی به سیستان برد. هنگامی که سیاوش بزرگ شد به دربار کاووس آمد. سودابه- همسر کاووس- تا سیاوش را دید به او دل باخت؛ بنابراین سیاوش را به شبستان خویش فراخواند و از او خواهشی غیراخلاقی کرد. سیاوش به خواسته سودابه تن نداد. سودابه او را در نزد کاووس متهم ساخت که خیانت کرده است. سیاوش برای اثبات بیگناهی خود به درون آتش رفت و سربلند بیرون آمد. پس از مدتی افراسیاب به ایران یورش آورد. سیاوش برای

آنکه از دسیسه‌های سودابه دور باشد به جنگ افراسیاب رفت. افراسیاب در پی خوابی که دید گروگان‌هایی برای آشتی به نزد سیاوش فرستاد و تقاضای آشتی کرد. کاووس به آشتی رضایت نداد و دستور به کشتن گروگان‌ها داد. سیاوش که از این موضوع ناراحت بود گروگان‌ها را آزاد کرد و با دعوت افراسیاب به خاک توران پناه برد. سیاوش در آنجا با جریره - دختر پیران - و فرنگیس - دختر افرسیاب - ازدواج کرد. سیاوش شهر گنگدژ را در ختن بنا نهاد. گرسیوز که برای دیدار سیاوش رفته بود به او رشک برد و در نزد افراسیاب تا توانست از توطئه‌های سیاوش گفت و افراسیاب را به کشتن سیاوش برانگیخت. سرانجام افراسیاب سیاوش را ناجوانمردانه به قتل رساند (فردوسی، ۱۳۸۶: جلد سوم).

۲-۲- خلاصه داستان رامایانا

در آغاز حماسه، تصویری از یک عصر طلایی ارائه می‌شود و آن دوره‌ای است که راجه جسرت (Dasa Ratha)، از پایتختش «اجودهییا» (A- Vadhya)، بر قلمرو «اوده» (Awadh) سلطنت می‌کند. نزدیک آنجا مملکت پادشاهی دیگری به نام «ویدیپه» بود که «راجه جنک» (Janaka) بر آن سلطنت می‌کرد. روزی از برخورد خیش جنک به زمین، دختر زیبایی به نام سیتا از آن بیرون جهید. دیری نگذشت که می‌بایست سیتا را به خانه بخت بفرستند؛ جنک برای خواستگاریش مسابقه‌ای ترتیب داد؛ به این صورت که هر که بتواند کمان مهادیوجی را بشکند، عروس از آن او خواهد بود. رام هم به مسابقه آمد و توانست کمان را خم دهد و بشکند. بنابراین رام با سیتا ازدواج کرد. ناگهان ابلیس به شکل همسر دوم جسرت، موسوم به «کیکی» (Kaikēyī)، به این بهشت عدن پا می‌نهد. راجه جسرت روزگاری به کیکی قول داده بود که هر چه او بگوید راجه انجام دهد. از اینرو، از جسرت می‌خواهد که رام را مدت ۱۴ سال از آن قلمرو تبعید کند. جسرت با ناخوشایندی به قولش عمل می‌کند. سیتا نیز پافشاری می‌کند که با رام برود. آنها کنار رودی کلبه‌ای می‌سازند و خود را با زندگی در جنگل وفق می‌دهند. تا اینکه شورپانکها، خواهر راون، رام را می‌بیند و عاشقش می‌شود؛ از پاکدامنی رام دلگیر می‌شود و راون را برمی‌انگیزد که سیتا را برباید. راون سیتا را به دژی در «لنکا» (Lanka) می‌برد و به یاوه می‌کوشد که او را بفریبد؛ ولی موفق نمی‌شود. رام هم سپاه گرانی از میمونان می‌آراید و به قلمرو راون می‌تازد و او را در نبردی فرومی‌شکند. سیتا را می‌رهاند و سپس چون روزگار تبعیدش به سرآمده‌است با سیتا به اجودهییا بازمی‌گردد. رام برای رفع شایعاتی که درباره ناپاکی سیتا در میان مردم بروز یافته‌است از سیتا می‌خواهد از میان آتش بگذرد. سیتا (سیاوش‌وار) از آتش سربلند بیرون می‌آید؛ لیکن غرور رام به خاطر برخی دیگر از بدگمانی‌های مردم باعث می‌شود سیتا را که آستن است به جنگل بفرستد. سیتا در آنجا دو پسر می‌زاید. پس از سال‌ها، این دو پسر، به عنوان خنیاگران دوره‌گرد، در محضر رام دلشکسته حماسه‌ای را که والمیکی از خاطرات سیتا ساخته بود می‌خوانند. رام پسرانش را می‌شناسد و پیامی به سیتا می‌فرستد و از او

درخواست می‌کند که برگردد. اما سیتا، دلشکسته از آن بدگمانی شوهر، که چنان تهمتی به او بسته بود، در خاک، که روزگاری مادرش بود، ناپدید می‌شود. رام سال‌های بسیار در تنهایی و اندوه سلطنت می‌کند؛ سپس او نیز به آسمان می‌رود (دورانت، ۱۳۸۴: ۱/ ۶۴۲-۶۴۴).

۲-۳- سیاوش و رام

این دو شخصیت به صورتی متین و وارسته در شاهنامه و رامایانا ظهور یافته‌اند. هر دو شخصیت گویی آمده‌اند بگویند دنیا هیچ ارزشی ندارد؛ بنابراین نقش‌هایی عارفگونه در هر دو داستان بازی کرده‌اند. این دو چند ویژگی مشترک دارند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت:

۲-۳-۱- وفاداری به پدر

سیاوش و رام رفتاری مبتنی بر احساسات و شهود دارند. «افرادی که به این روش رفتار می‌کنند بیشتر نگران ارزش‌ها هستند» (بگلی، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵). سیاوش بسیار به پدر وفادار بوده است. او خود را در ورطه آزمایش دیده؛ ولی به خاطر اخلاق‌مداری و وفای به پدر خیانت نکرده است. «سیاوش یک کمال‌طلب است که حاضر نیست سر مویی از مبادی اخلاقی سرپیچی کند» (خالقی‌مطلق، ۱۳۸۸: ۱۰۵). از نظر سیاوش «پذیرفتن عشق سودابه، شکستن عهدهی است که ناگفته میان پدر و فرزند بسته شده و شکستن آن بی‌وفایی و روی‌گرداندن از مردانگی و دانایی است» (مسکوب، ۱۳۵۱: ۵۱). سودابه با دیدن سیاوش به عشقی ممنوع مبتلا شد؛ بنابراین شخصی را پنهانی برای دعوت از سیاوش به شبستان فرستاد؛ ولی سیاوش که گویی از چنین جاهایی می‌ترسید و یا شاید هدف سودابه را حدس زده بود به او پاسخ منفی داد.

بدوگفت‌مردش‌بستان نیم مجویم که با بند و دستان نیم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۴/۳)

سودابه، با آن هدف شومی که داشت، به نزد کاووس رفت و از او خواست سیاوش را به شبستان بفرستد تا خواهانش را ببیند. اگر چه سیاوش ابتدا نپذیرفت، ولی چون با پافشاری کاووس روبه‌رو شد به شبستان رفت. سودابه به دنبال هدف پلید خویش بود و درخواست شرم‌آور خود را مطرح کرد؛ ولی سیاوش که به پدر وفادار بود از درخواست سودابه سرباز زد.

رام نیز بسیار برای پدرش ارزش قائل شده است. رام پسر بزرگ بود و می‌توانست این را بهانه‌ای قرار دهد تا جانشین پدر شود. همان‌طور که جسرت وفای به عهد داشته، رام نیز به او احترام گذاشته است. رام با رفتن به جنگل نخواست است با پیمانی که پدر بسته است مخالفت کند. زمانی که برادرش به نزد رام رفت تا او را از جنگل بیاورد و راضی کند که پادشاه هند شود باز هم راضی نشد که پیمان پدر را بشکند. او با آنکه با سختی‌های بسیاری روبه‌رو شد، ولی می‌بینیم که در طول

این سختی‌ها هرگز دم از شکایت نزد و همچنان خشنود به پیمان پدر ماند؛ به طوری که در طی این سختی‌ها حتی حاضر نشد از سرزمین پدری کمک بگیرد و از آن یادی به میان آورد. از همه اینها که بگذریم رام هرگز با کیکئی به خاطر کینه‌ورزیش دشمنی نورزید و این موضوع می‌تواند دلیلی استوار بر احترام خاص رام برای پدر و بستگان پدر باشد.

۲-۳-۲- دنیاگریزی و نادیده‌گرفتن پادشاهی

سیاوش با رفتن به توران، پادشاهی را که پس از کاووس به او می‌رسید نادیده گرفت. رام نیز دارای چنین ویژگی است. او هنگامی که پدر را دید که غمگین به نظر می‌آید ماجرا را از کیکئی پرسید. «او گفت: راجه شما را می‌خواهد به جنگل فرستادن؛ از ملاحظه، روبه‌روی شما نمی‌تواند گفت. از این بیهوش افتاده‌است» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۱۷۹)؛ ولی راجه برخاست و این سخن کیکئی را انکار کرد و از رام خواست با زور سلطنت را از او بگیرد. رام به پدر گفت: «زندگانی و سلطنت دنیا ثباتی ندارد که مصدر چنین افعال قبیح توان شد» (همان). رام در عمل نیز سلطنت را نادیده گرفت. آن هنگام که بهرت برای واگذاری پادشاهی به نزد او رفت رام کفش‌های خویش را از پا درآورد و به او داد. به این معنا که پادشاهی به مانند این کفش‌ها برایم بی‌ارزش است. در هر دو داستان، سیاوش و رام شخصیت‌های معصومی هستند. «گاهی به جای آنکه قهرمان را ستایش کنیم باید به حال او دل بسوزانیم. تعداد زیادی از آنها نیازهای خود را به خاطر دیگران قربانی کرده‌اند» (کمبل، ۱۳۷۷: ۲۰۳).

۲-۳-۳- روحیه مصالحه و آسان‌گیری

سیاوش در سرتاسر داستان یک سخن که نشان از غرور و فزون‌طلبی داشته‌باشد، بر زبان نمی‌آورد و مهر و نرمی او دوست و دشمن را دربرمی‌گیرد (راشد محصل، ۱۳۶۹). او با آنکه می‌دانست سودابه هدف شومی در سردار مسیر آشتی را در پیش گرفت. سیاوش به سودابه گفت که دوست دارد دخترش را به زنی بگیرد تا شاید با این کار که لابد سود آن به هر دو طرف می‌رسید زمینه دشمنی را از بین ببرد:

سخن گویم و دارمش چرب و گرم	همان به که با او با‌آواز نرم
که اندر جهان خود ترا کیست جفت...	سیاوش از آن پس بسودابه گفت
نشاید بجز او که باشد مرا	کنون دخترت بس که باشد مرا

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۳/۳)

همچنین پس از آنکه سیاوش سربلند از میان آتش گذشت و رسوایی سودابه برای همه آشکار شد، کاووس تصمیم گرفت که سودابه را بکشد؛ ولی سیاوش مانع از قتل او شد.

سیاوش چنین گفت با شهریار
بمن بخش سودابه را زین گناه
که دلرا بدین کار رنجه مدار
پذیرد مگر پند و آید براه
(همان: ۳ / ۳۸)

همچنین هنگامی که افراسیاب تصمیم به آشتی گرفت سیاوش با مهربانی با او برخورد کرد؛ گویی افراسیاب هرگز در گذشته کار بدی انجام نداده است. هنگامی که گرسیوز با هدایایی به اردوگاه و چادر سیاوش آمد سیاوش او را با روی باز پذیرفت:

سیاوش ورا دید بر پای خاست
سیاوش بنشاندش زیر تخت
بخندید و بسیار پوزش بخواست...
از افراسیابش بپرسید سخت
(همان: ۳ / ۵۵)

رام نیز با آنکه در نزد پدر و برادرانش قدرتی داشت و می توانست پس از آنکه ۱۴ سال تبعیدش به جنگل به پایان رسید کیکئی را به سزای عملش برساند، ولی این کار را نکرد. رام به طور کلی شخصیتی آرام به نظر می رسد که حتی با دشمنان با مدارا رفتار می کند. او «از زندگی راضی بوده و قدرت و شهرت را نادیده گرفته است و با مردم مهربان بوده است؛ بنابراین بسیاری از تعارضات درونی انسان را می توان به شیوه او حل کرد» (Jacob & Krishna, 2003: 201). همچنین رام در برابر پرسرام (Parasurama) که یکی از برهمنان بود با مهربانی برخورد کرد.

«سری رامچندر دیدند که غضب پرسرام مثل آتش سوزان است و جواب تند «لکشمین» (Lakshmana) در او حکم روغن دارد. خود برخاستند. لکشمین را اشارت به نشستن کردند. با شیرین زبانی به پرسرام گفتند که: «ای مهربان دل! تقصیرات لکشمین را عفو کن و بر او مهربان شو! او قدر بزرگواریت را ندانسته که بی ادبی کرده. برای خاطر من از گناه او درگذر. ضابطه قدیم است اگر طفلان از نادانی گناه کنند، مادران و پدران بر او خشم نمی گیرند... باری از سخنان ملایم سری رامچندر، پرسرام پاره ای سرد شد و دل تسکین یافت» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۱۴۰).
و نیز در برابر راون کوشید که با فرستادن سفیرانی مانند «هنومان» (Hanuman) و «انگد» (Anged) بدون درگیری سیتا را بازستاند، ولی موفق نشد (همان: ۲۹۳ و ۳۳۱).

۲-۳-۴- از دشمن نیرنگباز دوری جستن، ولی در دام دیگری افتادن

سیاوش برای آنکه از نیرنگبازی سودابه به دور باشد به توران پناه برد؛ ولی در توران به دام نیرنگبازی دشمنی خونخوارتر از سودابه افتاد. گرسیوز نیرنگ سازتر از سودابه بود. او بدون آنکه سیاوش بداند در حال نقشه کشیدن برای نابود ساختن او بود؛ حال آنکه سیاوش به چنین دشمن خطرناکی اعتماد کرده بود. افراسیاب هم که فریب توطئه گری های او را خورده بود به راحتی سیاوش را نابود ساخت.

رام نیز به همراه سیتا و لکشمین برای آنکه از نیرنگبازی کیکئی به دور باشد از دربار به جنگل

رفت؛ ولی در آنجا راون با فریبکاری سیتا را دزدید و رام برای نجات او سختی‌های فراوانی را متحمل شد.

۲-۳-۵- سرنوشت باوری

اعتقاد به احکام نجومی برای پیش‌بینی آینده سیاوش و نیز تلاش نکردن سیاوش برای تغییر سرنوشت از این جمله است. سیاوش همچنان که در پیشگویی‌هایش در نزد پیران ویسه مشخص است می‌دانست که به سفری غیرقابل بازگشت می‌رود.

من آگاهی از فرّ یزدان دهم	هم از راز چرخ بلند آگه‌م
بگویم تو را بودنیها درست	ز ایوان و کاخ اندر آیم نخست
فراوان بدین نگذرد روزگار	که بر دست بیداردل شهریار
شوم زار من کشته بر بیگناه	کسی دیگر آراید این تاج و گاه
ز گفتار بدخواه و از بخت بد	چنین بیگنه بر سرم بد رسد
ز کشته شود زندگانی دژم	بر آشوبد ایران و توران به هم
پر از رنج گردد سراسر زمین	دو کشور شود پر ز شمشیر و کین...

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۱۰۹)

رام نیز بسیار اهل جبر سرنوشت بوده‌است؛ آن هنگام که بهرت از او می‌خواهد به اجودهیها برگردد او ماندن در جنگل را سرنوشت خود می‌داند (والمیکی، ۱۳۷۹: ۲۱۸).

۲-۴- سودابه و کیکی

از نظر ساختار داستانی، سودابه نامادری سیاوش و کیکی نامادری رام است. گره‌افکنی داستان سیاوش با عشق ورزیدن سودابه و نیرنگ‌های او در برابر سیاوش و گره‌افکنی داستان رامایانا با نیرنگ کیکی آغاز می‌گردد. برخی از پژوهندگان سودابه را نماد جهی/جهیکا می‌دانند که در اوستا، دختر اهریمن و نماد پتیارگی و آفرینش‌آشوبی است (دوستخواه، ۱۳۸۰: ۱۸۵ و ۲۱۵). مهم‌ترین ویژگی مشترک سودابه و کیکی، نیرنگبازی و حسادت است؛ بنابراین آنها را می‌توان مظهر اهریمن دانست. آن دو با تأثیر گذاشتن بر شوهرانشان تصمیم به فریفتن آنها گرفتند. سودابه با وانمودکردن به اینکه سیاوش به او و کاووس خیانت کرده‌است کوشید سیاوش را نابود سازد. ولی با سالم گذاشتن سیاوش از میان آتش نقشه‌ی وی با شکست مواجه شد. «سودابه بزرگ‌ترین نماینده فریفتاری زنانه است و شاه کاووس بر اثر نفوذ او هم پسر و هم بهروزی و مردم‌پسندی شاهوار خود را از دست می‌دهد» (کویاجی، ۱۳۷۱: ۱۲۵). کیکی نیز با پیمانی که زمانی از راجه جسرت گرفته‌بود تلاش کرد با تبعید رام او را برای همیشه از دربار دور سازد. با نیرنگی که او به کار بست رام از دربار دور شد و جسرت به خاطر دوری فرزند از دنیا رفت.

کیکئی شخصیتی حسود است. شخصیت‌های حسود «تاب تحمل پیشرفت دیگران را ندارند، اگر متوجه شوند کسی از آشنایان آنها رشد کرده‌است می‌کوشند وی را در نزد دیگران حقیر کنند» (ساعتچی، ۱۳۸۲: ۸۲)؛ همچنان که کیکئی می‌خواست رام با لباس گدایان به جنگل برود تا همه او را ببینند و تحقیر شود. سودابه نیز چنین شخصیتی دارد. او هنگامی که دید سیاوش سربلند از آتش بیرون آمد دچار واپسروی شد؛ به طوری که

همی‌کند سودابه از خشم موی همی‌ریخت آب و همی‌خست روی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۳۶)

این موضوع حکایت از ناکامی و حسادت او نسبت به سیاوش دارد. هم سیاوش و هم رام به خاطر اعمال این دو نامادری دچار زیان و دوری از وطن شدند. سودابه و کیکئی رفتاری مبتنی بر حواس و احساسات دارند. «این گروه از افراد رفتار خود را بر اساس اینکه چه چیزی درست احساس می‌شود انجام می‌دهند نه اینکه چه چیزی منطقی یا حقیقی است» (بگلی، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵). کیکئی و سودابه با چنین رفتاری تصمیم به تعارض با رام و سیاوش گرفته‌اند. کیکئی به خاطر حسادتش به رام تصمیم به راندن او از دربار گرفت. سودابه با هواپرستی و در پی آن ناکامی، به دشمنی با سیاوش پرداخت و با نیرنگبازی کوشید او را شکست دهد.

۲-۵- کاووس و راجه جسرت

کاووس و جسرت در گزینش زن و فرزند دچار تنش درونی شده‌اند. کاووس در اینکه سودابه را بکشد یا نه چنین با خود اندیشیده‌است:

به دل گفت که این را به شمشیر تیز	بباید کنون گردنش ریزریز
ز هاماوران ز آن پس اندیشه کرد	که آشوب خیزد پرآواز و درد
و دیگر بدانگه که در بند بود	بر او نه خویش و نه پیوند بود
پرستار، سودابه بُد روز و شب	که پیچید از آن درد و نگشاد لب
سه دیگر که یک دل، پر از مهر داشت	ببایست ز او هر بد اندر گذاشت
چهارم که از او کودکان داشت خرد	غم خُرد راه، خوار نتوان شمرد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۲۸)

هنگامی که موبدان به کاووس گفتند که باید یکی از دو نفر را آزمایش کند تا راستی آشکار گردد؛ بار دیگر کاووس دچار تنش گردید و با خود به تک‌گویی پرداخت:

که از این در یکی گر شود نابکار	از آن پس که خواند مرا شه‌ریار
چو فرزند و زن باشدم خون و مغز	که را بیش بیرون شود کار نغز
همان به کزین زشت کردار، دل	بشویم کنم چاره دلگسل

(همان: ۳/۳۴)

سیاوش پس از تنش کاووس، آمادگی خود را برای رفتن به درون آتش آگاهی داد و این خود گزینش یکی از دو طرف را برای کاووس آسانتر کرد.

سیاوش بیامد به پیش پدر	یکی خود زرین نهاده به سر
هشیوار و با جامه‌های سفید	لبی پر ز خنده دلی پر امید

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۳۴)

جسرت نیز مانند کاووس در گزینش زن و فرزند دچار تنش شده‌است. اینکه رام را به جنگل بفرستد و به پیمانی که با کیکی بسته‌است وفا کند یک جانب تصمیم وی قرار دارد. و اینکه رام به زور سلطنت را از او بستاند و نگذارد جسرت به پیمان‌ش عمل کند جانب دیگر تصمیم است. هنگامی که رام پدر را دید که غمگین به نظر می‌آید از کیکی ماجرا را پرسید. «او گفت: راجه شما را می‌خواهد به جنگل فرستادن؛ از ملاحظه، روبه‌روی شما نمی‌تواند گفت. از این بیهوش افتاده‌است» (والمیکی، ۱۳۷۹: ۱۷۹)؛ ولی راجه برخاست و این سخن کیکی را انکار کرد و از رام خواست با زور سلطنت را از او بگیرد. رام نپذیرفت و همراه با سیتا و لکشمی به جنگل رفت. جسرت پس از آنکه رام به جنگل رفت چنان این تصمیم برایش تنش ایجاد کرد که مرد.

۲-۶- افراسیاب و راون

افراسیاب فردی قدرت‌طلب است که برای کشورگشایی به ایران هجوم آورده‌است. راون نیز در قدرت‌طلبی و خون‌خواری در رامایانا مانندی ندارد. به نظر «برتراند راسل» (Bertrand Russell) قدرت و شکوه دو انگیزه بسیار قوی در درون انسان هستند که میل به تعارض و خونریزی را افزایش می‌دهند و این دو هوس سیری ناپذیرند (۱۳۸۵: ۲۸). میل به افزایش قدرت در درون راون بسیار شدید است. او با نیروهای خیر درگیر می‌شود و با کمک دعایی که برهنه به او داده‌است می‌خواهد قدرتی بی‌حد و حصر داشته باشد (والمیکی، ۱۳۷۹: ۶۹-۷۰، ۷۶، ۷۷ و ۸۴). سرانجام با رام که شخصیتی معصوم در رامایانا است دشمنی می‌ورزد و سیتا را می‌دزدد. افراسیاب نیز به عنوان فردی قدرت‌طلب در سرتاسر قسمت پهلوانی شاهنامه حضوری چشمگیر دارد. او بی‌علت به ایران هجوم می‌آورد. این بار در داستان سیاوش ابتدا با سیاوش آشتی می‌کند، سرانجام با حیلۀ گرسیوز او را می‌کشد.

۲-۷- گیو و هنومان

گیو از آنجا که سفیری است که وظیفه دارد فرنگیس و کیخسرو را به ایران بیاورد به شخصیت هنومان شباهت دارد. پیرو خوابی که گودرز دید گیو برای پیدا کردن کیخسرو و فرنگیس راهی توران شد و با تعقیب و گریزهای فراوان توانست آنها را به سلامت از دریای جیحون بگذراند و به ایران بیاورد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۱۹۸-۲۳۱). هنومان نیز برای نجات دادن سیتا از طریق دریای شور خود را به لنکا رساند. او انگشتری رام را در دامن سیتا انداخت. بنابراین سیتا مطمئن شد که این خود نویدی برای رهایی از دست راون است. هنومان از بالای درختی پایین آمد و خود را فرستاده رام معرفی کرد. او تصمیم گرفت سیتا را با خود ببرد ولی سیتا این کار را غیرعقلانی دانست و با او همراه نشد (والمیکی، ۱۳۷۹: ۲۹۳). شباهت گیو و هنومان در بی‌باکی آن دو و تنهایی رفتن به درون دشمن و گذشتن از آب است.

۲-۸- فرنگیس و سیتا

این دو شخصیت از آنجا که همسر قهرمان اصلی داستان هستند مورد ظلم ظالمان قرار گرفته‌اند. آنها در دام دو موجود پلید اسیر گشته‌اند. افراسیاب با آنکه پدر فرنگیس است با بیرحمی دستور به قتل شوهر فرنگیس داد و تصمیم گرفت کیخسرو را که در شکم فرنگیس بود سقط کند؛ ولی پیران ویسه مانع وی شد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۷-۱۵۸). سیتا نیز به وسیله راون که از دیوان بود دزدیده و به لنکا برده شد. راون تصمیم داشت با سیتا ازدواج کند؛ ولی سیتا بسیار به رام وفادار بود و از درخواست او سر باز زد (والمیکی، ۱۳۷۹: ۲۴۴). با این توصیف وجه شباهت آنها همسر قهرمان داستان بودن و گرفتار شدن آنها به وسیله دو فرد ستمگر است.

۲-۹- سیاوش و سیتا

همان‌طور که گفتیم مهرداد بهار منشأ واحد داستان سیاوش و رامایانا را اقوام کشاورز بومی ایران و هند پیش از آریایی‌ها می‌داند (بهار، ۱۳۸۱: ۴۵۰)؛ بنابراین شخصیت برابر نهاد سیاوش، رام است و می‌توان نتیجه گرفت که خویشکاری‌های رام با گذشت زمان به سیتا منتقل شده‌اند. به نظر «ولادیمیر پراپ» (Vladimir Propp) «خویشکاری‌های بعضی از شخصیت‌های قصه به شخصیت‌های دیگر منتقل می‌شود» (۱۳۸۶: ۵۲). با این توضیح، سیاوش و سیتا از نظر پاکی و گذشتن از آتش برای اثبات پاکی خود به هم شباهت دارند. سیاوش برای آنکه از توطئه‌های سودابه در امان باشد به توران پناه برد و در همانجا نیز کشته شد. سیتا نیز پس از آنکه پاکی خود را برای مردم اثبات کرد دوباره برای ریاضت به جنگل رفت و در آنجا ماند و دیگر به اوده بازنگشت تا اینکه سرانجام به زمین فرورفت.

۲-۱۰- فرزندان رام و کیخسرو

وجه شباهت فرزندان رام که «لو» و «کش» (Lava & Kusha) نام داشتند و کیخسرو، بالیدنشان در جای دیگر و بازگشت به وطن خود بوده‌است. «در حماسه‌ها هنگامی که قهرمان به دنیا می‌آید، غالباً پدرش مرده یا در جایی دیگر است و قهرمان باید به جستجوی او برآید» (کمبل، ۱۳۷۷: ۲۵۲). سیتا بار دوم در حالی به جنگل رفت که دو پسر در شکم داشت. او آنها را در آنجا به دنیا آورد (والمیکی، ۱۳۷۹: ۴۸۳). آنها در جنگل نزد والمیکی حکیم بزرگ شدند و سرانجام به اوده آمدند و به جای رام بر تخت پادشاهی نشستند (همان: ۵۳۴). کیخسرو نیز پس از کشته شدن سیاوش به دست افراسیاب در توران به دنیا آمد و در نزد پیران ویسه پرورده شد. سپس گیو به خاطر خوابی که گودرز دید به جستجوی او به توران رفت و توانست با تلاش فراوان کیخسرو را به ایران بیاورد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳/۳ - ۱۹۳ - ۲۲۵). سرانجام کیخسرو به جای کاووس بر تخت پادشاهی نشست.

۲-۱۱- پیران ویسه و والمیکی

والمیکی شاعر بوده و کتاب رامایانا منسوب به وی است. همچنین سیتا و پسرانش در نزد وی در جنگل پرورده شده‌اند. پیران ویسه نیز در شاهنامه فردی خردمند و سالخورده است (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۲۵۰). همچنین فرنگیس و کیخسرو توسط پیران ویسه پناه داده شدند و تا زمانی که گیو به سراغ آنها آمد در نزد پیران به سر می‌بردند. بنابراین وجه شباهت این دو شخصیت در خردورزی و حمایت و نگهداری از شاهزادگان بوده‌است.

۳- نتیجه‌گیری

شخصیت‌های دو داستان سیاوش و رامایانا بسیار به هم شباهت دارند. این شباهت‌ها می‌تواند اثبات‌کننده سرچشمه مشترک این دو داستان باشد. اهم نتایج به دست آمده از این پژوهش را می‌توان چنین برشمرد: ۱- سیاوش و رام در وفاداری به پدر، دنیاگریزی و رهاکردن پادشاهی، روحیه مصالحه و آسان‌گیری، از دشمن نیرنگباز دوری جستن و در دام دیگری افتادن با هم شباهت دارند. ۲- سودابه و کیکی در نیرنگبازی، حسادت، دشمنی با ناپسری و تسلط بر شوهرانشان به هم شبیه هستند. ۳- کاووس و راجه جسرت در گزینش زن و فرزند دچار تنش درونی شده‌اند؛ بنابراین در این باره به هم شباهت دارند. ۴- افراسیاب و راون در قدرت‌طلبی و جهان‌آشوبی به هم شباهت دارند. ۵- گیو و هنومان در تلاش برای بازگرداندن گروگان، بی‌باکی، تنهایی رفتن به درون دشمن و گذشتن از آب به یکدیگر شبیه‌اند. ۶- فرنگیس و سیتا در گرفتار شدن به وسیله افراد ستمگر به یکدیگر شبیه‌اند. ۷- سیاوش و سیتا در گذر از آتش، رفتن به سرزمین دورافتاده و بازنگشتن از آنجا به یکدیگر شبیه هستند. ۸- کیخسرو و فرزندان رام در بالیدنشان در جای دیگر و بازگشت به وطن به هم شبیه‌اند. ۹- پیران و والمیکی در خردورزی و نگهداری از شاهزادگان به هم شباهت دارند.

منابع

- اتونی، بهروز. (۱۳۸۹). «رمزگشایی اسطوره‌شناسی از ناسوزندگی سیاوش بر بنیاد اسطوره‌های زردشتی». مجله ادب‌پژوهی. شماره ۱۲. تابستان ۸۹. صص ۶۳-۵۳.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۶). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تهران: نشر آگاه.
- امامی، نصرالله؛ نصیری‌پور، زهرا. (۱۳۸۸). «مشترکات آیینی قوم هند و ایرانی و ریشه‌های کهن آن». مجله مطالعات ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال هشتم. شماره ۱۶. صص ۸۸-۷۳.
- بگلی، فیل. (بی تا). چگونه مذاکره کنیم؟ ترجمه: رضا افتخاری و شهرزاد انورخواه. (۱۳۸۵). مشهد: انتشارات بامشاد.
- بهار. مهرداد. (۱۳۸۱). پژوهشی در اساطیر ایران. چاپ چهارم. تهران: انتشارات آگاه.
- پراپ، ولادیمیر پاکولویچ. (۱۳۸۶). ریخت‌شناسی قصه‌های پریان. ترجمه: فریدون بدره‌ای. چاپ دوم. تهران: توس.
- خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۸). سخنهای دیرینه (مجموعه مقاله درباره فردوسی و شاهنامه). به کوشش علی دهباشی. تهران: نشر افکار.
- خجسته، فرامرز؛ حسنی جلیلیان، محمدرضا. (۱۳۸۹). «تحلیل داستان سیاوش بر بنیاد ژرف ساخت الهه باوری و ایزد گیاهی». مجله تاریخ ادبیات. شماره ۶۴. صص ۹۶-۷۷.
- دماوندی، مجتبی؛ فراشاهی نژاد، یاسر. (۱۳۹۰). «مقایسه داستان سیاوش در شاهنامه با داستان شیر و گاو در کلیله و دمنه». مجله مطالعات ایرانی. سال ۱۰. شماره ۲۰. صص ۱۳۰-۱۱۱.
- دورانت، ویلیام. (۱۳۸۴). تاریخ تمدن (مشرق گاهواره تمدن). جلد اول. ترجمه: احمد آرام، عسکری پاشایی، امیرحسین آریانپور. چاپ دهم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۰). حماسه ایرانی. یادمانی از فراسوی هزاره‌ها. تهران: آگاه.
- راسل، برتراند. (۱۳۸۵). قدرت. ترجمه: نجف دریابندری. چاپ چهارم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ساعتچی، محمود. (۱۳۸۲). روانشناسی کار. چاپ دوازدهم. تهران: نشر ویرایش.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۷۸). از رنگ گل تا رنج خار. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سن، ک. م. (۱۳۵۴). آیینهای هندو. ترجمه: عسکری پاشایی. تهران: انتشارات جهان کتاب.
- شاتوک، سیبل. (۱۳۸۵). دین هندو. ترجمه: حسن افشار. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- شرکت مقدم، صدیقه. (۱۳۸۸). «تطبیقی مکتب‌های ادبیات». مجله مطالعات ادبیات تطبیقی. سال ۳. شماره ۱۲. صص ۷۱-۵۱.
- شیخ حسینی، زینب؛ خلیلی جهانتیغ، مریم. (۱۳۹۳). «تحلیل ساختار داستان سیاوش و دو

داستان رامچندر و سدنوا در هند». فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال ۶. شماره ۲۱. زمستان ۹۳. صص ۹۸-۷۹.

- عادل فر، باقرعلی؛ امین پور، صالح. (۱۳۹۴). تاریخ تمدنهای مشرق زمین. تهران: پیام نور.
- عبود، عبده. (۱۹۹۹). «الأدب المقارن و الاتجاهات النقدیه الحديثه». عالم الفكر. کویت. شماره ۱. جلد ۲۸. صص ۳۰۲-۲۶۵.

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. براساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. جلد سوم. تهران: انتشارات قطره.

- قرایی، فیاض. (۱۳۸۵). ادیان هند. چاپ اول. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- کویاجی، جهانگیر کوورجی. (۱۳۷۱). پژوهشهایی در شاهنامه. گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه. چاپ اول. تهران: انتشارات زنده رود.

- گزیده ریگ ودا. (۱۳۶۷). ترجمه: سیدمحمد رضا جلالی نائینی. چاپ دوم. تهران: نشر نقره.
- گویارد، ماریوس فرانسوا. (۱۹۵۶). الأدب المقارن. ترجمه: محمد غلاب. قاهره: لجنه البیان العربی.

- گیمن، ژاک دوشن. (۱۳۸۴). «جهان ایرانی» چاپ شده در مجموعه مقالات اسطوره و حماسه در اندیشه ژرژ دومزیل. ترجمه جلال ستاری. چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.

- مرادی کوچی، سکینه. (۱۳۹۰). «بررسی عنصر داستانی دسیسه در داستان سیاوش». فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۲۲. پاییز ۹۰. صص ۱۸-۱.

- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۵۱). سوگ سیاوش. چاپ دوم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- معین، محمد. (۱۳۳۸). مزدیسنا در ادب پارسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- نحوی، اکبر؛ امینی، علی. (۱۳۹۲). «سیاوش و سودابه (بررسی تطبیقی موارد مشابه در اساطیر و ادبیات ملل)». مجله شعرپژوهی دانشگاه شیراز. سال ۵. شماره اول. بهار ۸۲. صص ۱۶۶-۱۳۹.

- والمیکی و داس، تلسی. (۱۳۷۹). رامایانا. ترجمه: امرسنکبه و امرپرکاش. چاپ اول. تهران: مؤسسه فرهنگی، هنری، سینمایی الست فردا.

- کمبل، جوزف (۱۳۸۴). قدرت اسطوره. ترجمه: عباس مخبر. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.

- Balapure, K. M, Maheshwari, J. K & Tandon, R. K. (1986). "Plants of Ramayana". Ancient of Life. Vol No. VII No. October 1987: 76 – 84.

- Jacob, K.S, Krishna, Gopala. (2003). "The Ramayana and Psychotherapy". Indian Journal of Psychiatry. 45: 200- 204.

- Muniapan, Balakrishnan, Satpathy, Bisawjit. (2010). "Ancient indian wisdom for managers". Int. J. Indian and Business Management, Vol. 3, no, 6: 645- 668.